



... منظورم تجربیات اتموسیت، که تخصص من بود... اما کم کم ازم خواست تا همه اسرار واقعی رو بهش بدم اول گفتم نه... ولی طلبکارها بمن فشار می‌آوردن. چاره‌ای نداشتم بجز اینکه تسلیم بشم... بالاخره تغییر عقیده دادم و به اروپا فرار کردم مخواستم مثل یک آدم شرفتمند زندگی کنم... و به سهل‌اوی آمدم و فهمیدم که اون جایک کارخونه اتمی می‌سازن و من در اون جا استخدام شدم...



سه سال پیش در آمریکا توی کارخونه اتمی (وابیت ساندرز) کار می‌کردم اگه عشق به قمار نبود هیچ وقت اتفاقی نمی‌افتد... و زیر بار قرض نمی‌رفتم... تا یکروز در نیویورک به مردی بمن خوردم اون میمن گفت وضع منو هیدونه... و حاضر همه پنهانی‌های منو بده... و در عوض من اطلاعات محظا نهاده در اختیارش بذارم...



کاپیتان یه دقیقه صبر کن  
ها هم باید سئوالی  
میکیم ۱۰۰...



پس اون روز توی راهرو تو  
بودی که زدی تو سرعن و کله‌ام  
رو شکستی!...



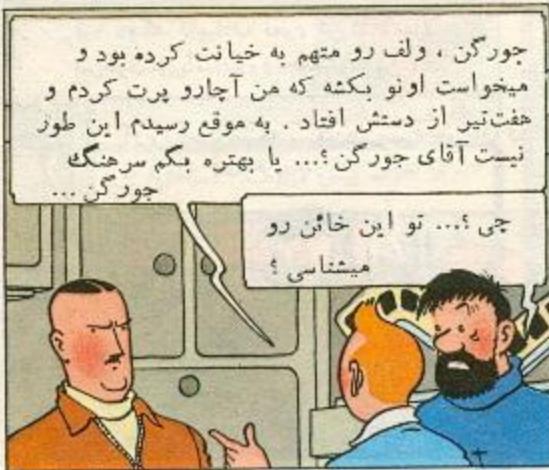
پس شما همه نقشه‌ها  
محاسبات مربوط به هدایت  
رادیوئی رو به اون‌ها دادین؟



وقتی شما به اسپر و زاویدن خیلی خوشحال شدم و همه گذشت رو فراموش کردم. بدبختانه یک روز نامه‌ای بدستم رسید. اون‌ها منو پیدا کرده بودن و بمن موشک آزمایشی رو که اطلاعات مربوط به موشک آزمایشی رو که داشتن آماده‌می‌کردن به اون‌ها بدم و گزنه منو لوهیدن که قبلا جنکار می‌کردم. باور کنید دلم نمی‌خواست چنین کاری بکنم ولی...





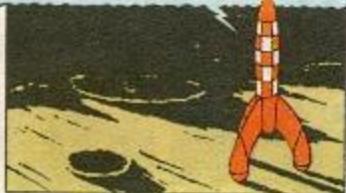


الو ... از موشک ... به زمین ... حوادث خیلی عجیب و مهمی اتفاق افتد ... یک خائن که به نفع قدرت ناشناسی کارمی کنده مخفیانه سوار موشک شده ...

بسه دیگه کاپیتان تموم کن ... حالا بیرشون توی اتباری و حبسشون کن ...

آره راست میگه ... من هم هر مردم جریان رو به زمین اطلاع بدم.

ولف شریک او بوده ... امروز دست یکار شدن می خواستند موشک رو بذرن ... خوشبختانه توونستیم عمل اوونها رو حنثی کنیم ...



خیلی سطحی اشکالات رو بررسی کردم و باید نتیجه درستیم که برای تعمیر موشک اقلامچهار روز وقت لازم داریم ، بشرطی که ش و روز کار کنیم .

و چند دقیقه بعد ...



الو ... از موشک ما بیما ... داریم تعمیر موشک رو شروع می کنیم در امون موسیقی پخش کنیم همچونی برای تقویت روحیه مون لازمه .

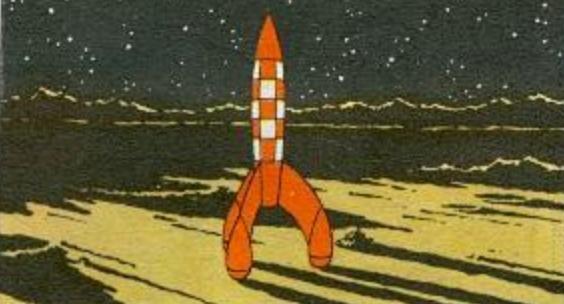
ممکنه ! ولی فعلا که زنده ایم ! حالا فوراً و با تمام تیرو باید دست یکار شد... باید بهتر قیمتی شده کار هارو سریع تر انجام پذیرم .

گفتته ازاین باید زمان برسانند ... به زمین رو هم حساب کنیم ... ولی ما برای چهار روز بیشتر اکسیژن نداریم ... در نتیجه بعید نیست که با همه نجحت و یکار انداختن موشک، فقط جسد هایمان به زمین برسه !

از زمین ، به موشک ... پیام شما رسید ... همین حالا ایستگاه رادیویی « کلو » را برآتون میگیرم ... موفق باشید ...



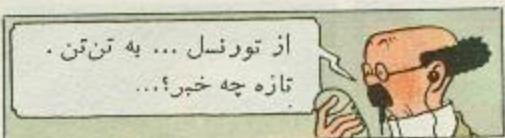
روزها پشت سر هم سپری میشوند ... و آرام ، آرام شب حزن انگیز گرده ماه شروع میشود .



اینجا رادیویی « کلو » در ادامه بر نامه امر و وزار استریتی اسناید ... برای شما آهنگی که قبل از مردن ، اثر « بولاندره » را اجراء میکند

زود باشید ، بچه ننهها ! بلندشین کار کنیم ... یا الله ... نفوس بدھم نز نین ... الان بر امون موزیک پخش می کنیم ... بلاموزیک ... به دینه از اون قلب کوچیکتوون رو به شکم گنده تون بیدین ناجون بیکریه حر کت کنه ...



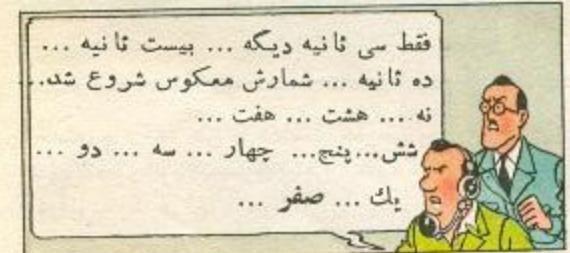


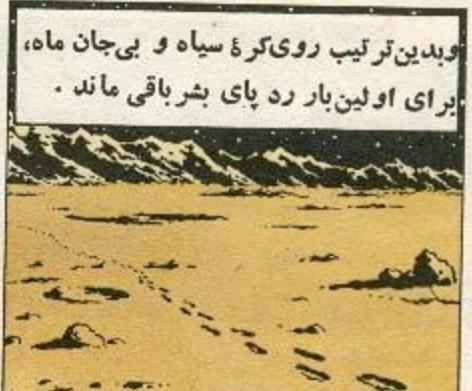
... فقط وسائلی رو همراهون هیاریم که اطلاعات علمی روی او نهاده ضبط شده؛ مثل دوربین‌ها و سیلیدر های اکسیرن تانک، که آخرین آمید هاست ... قن قن و کاپیتان رفتن بیارن ... بگوش باشید، تا با او نهاده تمامی بگیرم.



پیشنهاد می کنم می حرکت در ازبکشیم تا در هصرف  
اکسینن صرفه جوئی بشه. کا پستان شما هم بین توی  
انباری و زندانی هارو دمر بخوابونین طوری که  
موقع پرواز صدمه ای نخورن ...

چشم اگه پرسور میل دارن حاضر  
حتی آقایون رو هم به اطاق خوابشون  
بیرم؟!

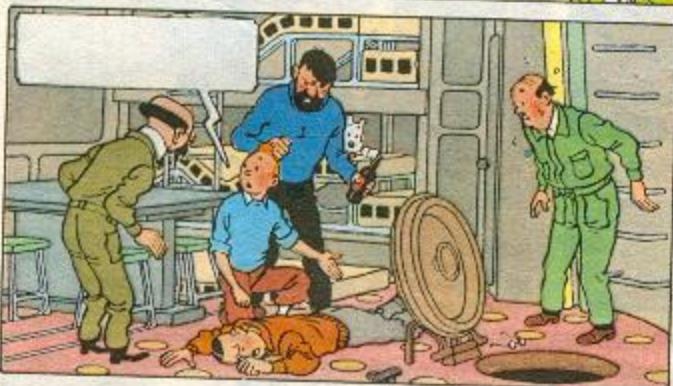
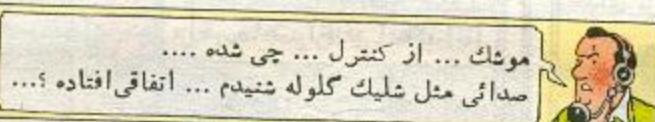






... اومنه بودن به بین دستهای ما خوب بسته شده یا نه ... بعد بفکر شون رسید که دست پند مطمئن تره ... البته حالا این اطمینان را دارند چون دیگه دست بد هاشون و آنیشه!

دستها بالا، زود ... عالی شد ... راستی گاهی چه زود اوضاع عوض میشے ، اینطور نیست آقایون ؟ ... جدا تبریک عرض می کنم ... محافظین سپیلوی شما خوب همکاری می کنند ...



دهه ... حال من  
جزرا بهم میخوره ؛  
... جرا این رقهی  
شدم ؛

چی ؟؟؟ این درد دریائی ! ... یعنی  
میخواهم بکم درد فضائی ... اینو  
آزادش می کنیم ... در اولین فرصت  
مثل هار از پشت سر همه مارو  
نیش هیز نه ... باید لعنی دو  
زندوزیش کرد ! ...

تقسیر من نبود ... خودمن تیر خالی  
کرد ...

میدونم ول ... خودتون رو  
مقص نداوند ... بفرمائید این  
هم عینک شما ... شما مثل ساق  
با ما همکاری می کنید و قابل  
اطمینان همگی ما خواهید بود ...

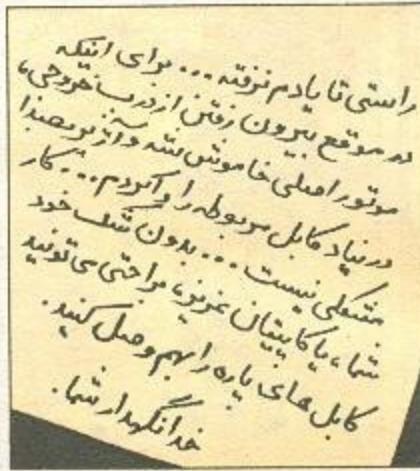
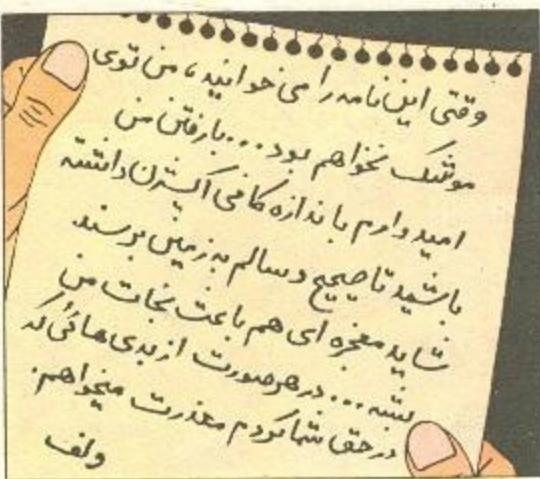
کنترل ، از موشک ... تورنسل صحبت  
میکنی ... اوضاع وحشتناکه ... جورگن  
دستاشو باز کرده بود ... میخواست هارو  
بکشد ولی ولف مداخله کرد ... دعواشون  
شد ... جورگن هفت تیر داشت و تیر  
درست تو قلبش خورد





نیمساعت بعد ...





چرا موقعش نیست؟... تازه موقعش بانه  
یا نباشه ... مگه نگفتین که این الكل  
لعنی برای موقع اضطراریه و باید  
تو موشک بمونه ...

بسه دیگه کاپیتان ،  
شورشو در آوردي ! حالا  
موقع بد هستی نیست !

احتیاجی به عجله نباشه  
... تازه خودمن هم که مجله ای  
نارم ! ...

بله ، آقای پرسور تورنس ، همین حالا  
این بطری ویسکی رو خالیش میکنم ...  
مگه نشیدی که میکن الكل آدمو یواش  
یواش میکن ... اوقدر یواش که ...

ساخت... دوقلوهای تک یاختهای... کسی ازتون  
برسید که نه بزرگتون دوچرخه سواری بلدید  
با نه... شماراچه به این فضولیها  
... بهتر نبود توهمون سیرک  
هیمارک می موندید ؟... مگه  
بیتون نگفتم سیرک هیمارک ادو  
تا هسخره میخواست.

کاپیتان عزیز ، هو اظف خودتون باشید ...  
مستی در «ملح عام» جرم محسوب میشه  
و حتی میتونم حربت گنم ، بهتره بروی  
ریکری سرجات بخوابی .

خوب دیگه ... حالا ۹ شانس از  
۱۰ اشانس ، یا بهتره بگم بد شانسی  
... احتمال داره که همه مون مثل  
ساردين تو این تابوت لعنی  
کنسر و بشیم ... مگه خود این  
یه حالت اضطراری نیستش ؟ ...



### نیمساعت بعد ...

کنترل ، از موشک ... دیگه داره تنفس  
غیر ممکن میشه ... آخرین سیلندر  
اکسیژن مصرف شد ... همه بیهوش  
افتادن ... نمی دوام زنده بر میگردیم  
یا نه ؟ ...

اووه ، ایتارو باش ... چهار نفر به  
بنفر ؟... باشه ،  
ازتون عذرخواهی  
میکنم .

عذرخواهی تو ، این دفعه صد  
بله ، درست میگه عذرخواهیمون  
این دفعه صد در صده !

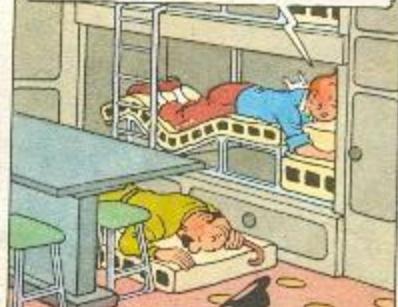


خدا حافظ ! ... بله ، همینطوره ...  
باید هم همینطور بانه !... جور گن  
و ولغ از بین رفند موشک  
هم که بدت ما نمی افته ... پس  
چه بهتر که همتوان از بین بین !  
و هر چه زودتر ، بهتر !

دیگه داره دین میشه  
... خدا حافظ ...  
خدا حافظ ...

مشکرم آقای باکستر ! عن چه بتونم  
مقاومت میکنم ولی ... ولی ... مثل  
اینکه ...

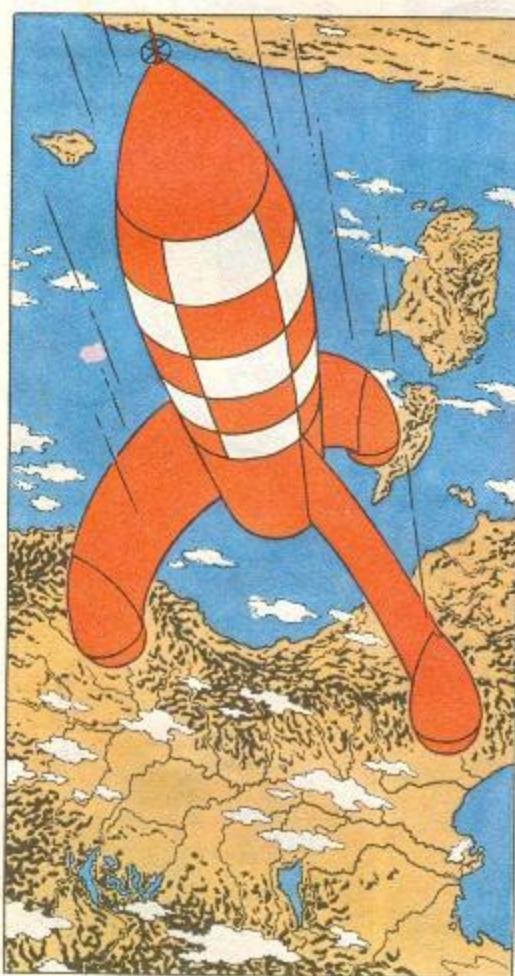
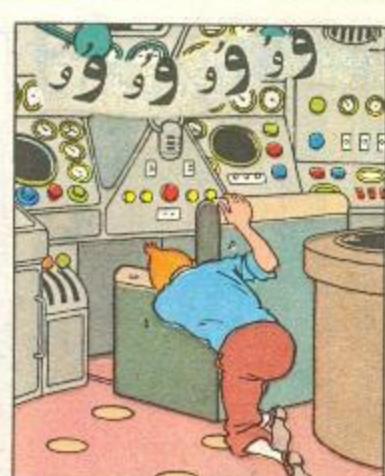
تن تن ... من با کاستر هستم ... مقاومت کن  
پدر ، چیزی به زمین نمونه ... فقط  
۰۰ متر ۸ کیلومتر دیگه ... کار  
یک ساعته ... شجاعت بخراج بدین ...  
شجاعت ...

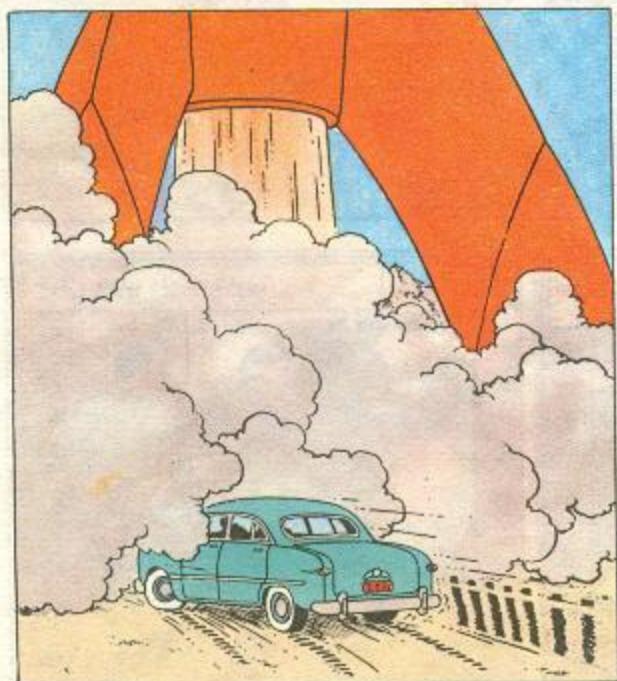
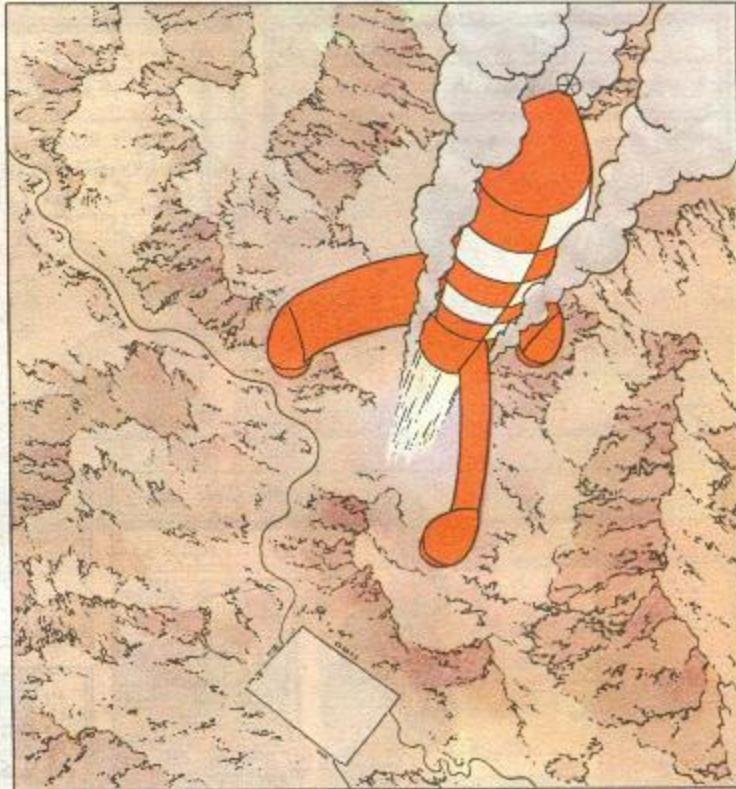
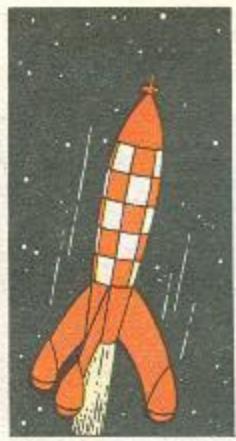


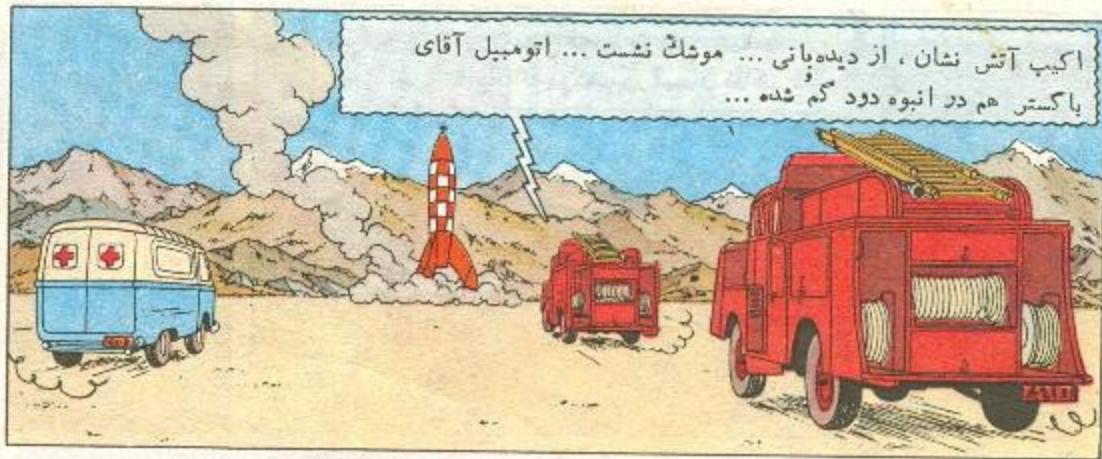




بی فایده است! ... حتی آبیه و شد  
شده ... زود باش والتر ...  
قدرت فرستنده را زیاد کن  
... جدا اکثر صدای فرستنده  
بدون فرستادن پیام ... تنها  
صوت فرستنده میتوانه  
بیدارش کن.









بیا بی بینم تور نسل تریفون ... تور نسل  
خاندان تریفون، بیا بی بینم!

به، به، به ... دوستان عزیز خودم! عجب ماجرا ای  
را پشت سر گذاشتم!

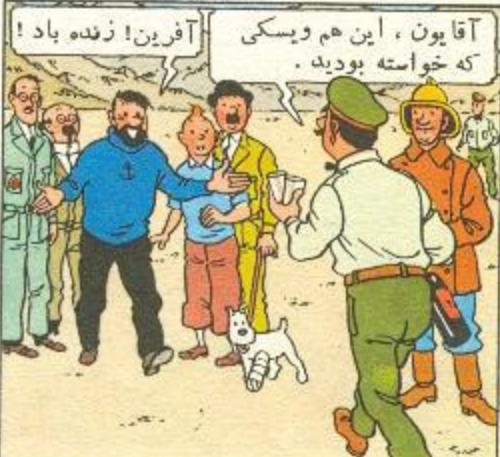
کاپیتان! کاپیتان نجات پیدا کرد ...  
جدا خیلی ترسیده بودم.



دوستان عزیز، ما همکی در پایان شکر فربن حمامه بش هستیم. رد پای ما روی کرمه ماه گشت شده. آیا راضی هستید که غبار فراموشی این راه پر افتخار را بیوشونه؛...

کاپیتان عزیز، یک لیوان هم برای من پر کن. میخوام واتو یک «دریناک» حسابی بزنم ... این اولین باریست که لب به عشویب میزنم. چکار هیشه کرد، مگه همکنه در موقعیت باین پر شکوهی شبست باونه خورد؟...

آقايون، این هم ویسکی آفرین! زنده باد!  
که خواسته بودید.



اگه منو به هزار تکه لعنتی دیزدیزم گشتند، حتی یک قطعه اش حاضر نمیشه با این تابوت فضائی شما به ما ببره ... می فهمی چی بہت میکم، دیاست

«کواکب تور»

چی؟... دوباره هر میگردم کرمه ماه؛...  
یعنی من دوباره بزرگردم به کرمه ماه؛...

پس مطمئن باشید که همچین چیزی اتفاق نمیافته و همکی ما دوباره پنکره ماه مراجعت خواهیم کرد!

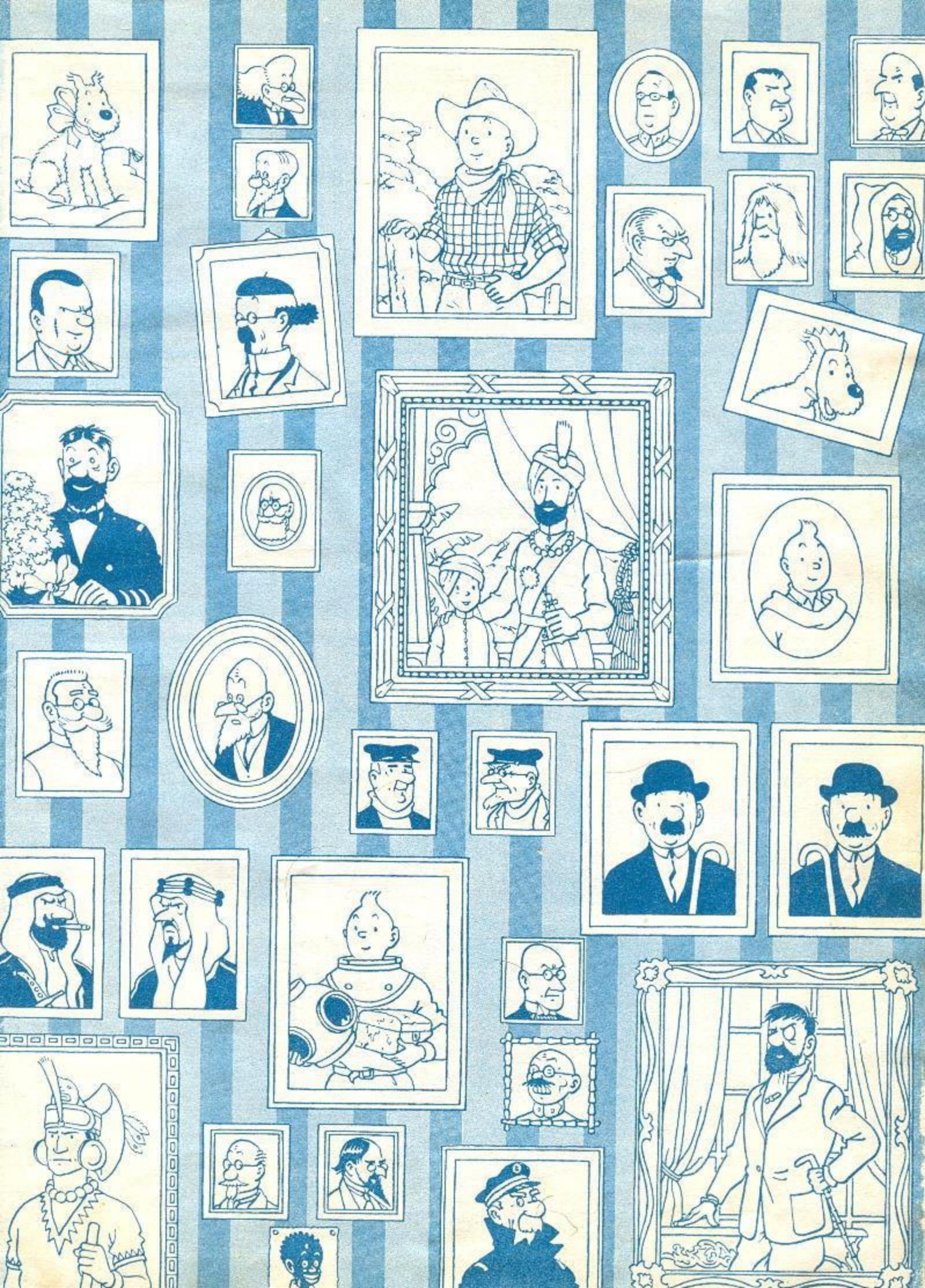


روی این خاک آبا و  
اجدادی خودمون!



خلاصه شو بیهوده بکم؛ که تو این زندگی هیچ جایی به آدم خوش نمیکنده مگه ...







دوره کامل ماجراهای «تن تن و میلو» را بصورت کتابهای  
مصور رنگی، بشرح زیر خواهید خواند:

هفت گوی بلورین	جزیره سیاه
معبد آفتاب	هدف کره ماه
تن تن در سرزمین طلای سیاه	روی ماه قدم گذاشتم
ماجرای «تورنسل»	اسرار اسب شاخدار
انبار ذغال سنگ	تن تن در کستگو
تن تن در بت	سیگارهای فرعون
جواهرات «کاستافور»	خل آبی
تجهیزات «راکام»	گوش کنده شده
ستاره اسرار آمیز	عصای اسرار آمیز
تن تن در آمریکا	خرچنگ پنجه طلائی

پرواز شماره ۷۶۴

انتشارات یونیورسال چاپ و نشر داستانهای مختلفی بنام جزو های «تن تن» را آغاز نموده . با جمع آوری این جزو ها ، مجموعه ای زیبا و بی نظیر از داستانهای مصور خواهد داشت .

انتشارات یونیورسال : صندوق یمنی ۱۸۵۸ - تهران

قیمت فروش در تمام ایران ۳۰۰ ریال

